

هدیه‌ی روز مادر

امروز وقتی تلویزیون را روشن کردم دیدم مجری برنامه درمورد روز مادر صحبت می کند. مادرم کنارم نشسته بود.



امروز وقتی تلویزیون را روشن کردم دیدم مجری برنامه درمورد روز مادر صحبت می کند. مادرم کنارم نشسته بود. با شنیدن نام مادر چشمانش پر از اشک شد. سال قبل مادربزرگم از میان ما رفته بود. مادرم هر سال روز مادر هدیه ای برای مادرش می خرید و با عشق و علاقه آن را کادو می کرد و به مادرش یعنی مادربزرگم هدیه می داد.

با دیدن اشک های مادرم بسیار ناراحت شدم و با خودم فکر کردم باید کاری کنم تا او کمی شاد شود.

شب با پدرم صحبت کردم و از او خواستم با هم برای روز مادر برنامه ریزی کنیم. پدرم پیشنهاد داد که دو خاله و دایی ام را دعوت کنم و پدرم خودش از بیرون غذا بگیرد و مادرم را بعدازظهر آن روز به امامزاده ای ببرد که مادربزرگم در آن جا به خاک سپرده شده است.

کار خرید هدیه و آماده کردن وسایل پذیرایی هم به عهده من افتاد.

من بی صبرانه منتظر روز مادر بودم. چون می خواستم تمام زحمات مادرم را جبران کنم و به او بگویم دوستش دارم به خاطر تمام زحمات و مهربانی هایش.

بالاخره روز مادر فرا رسید. من و پدرم کارهای زیادی برای انجام دادن داشتیم. پدرم غذاها را سفارش داد و مادرم را از صبح به بهانه ی گردش و تفریح از خانه بیرون برد. بعد من تمام خانه را تمیز کردم و وسایل پذیرایی را آماده کردم. یک دسته گل زیبا هم خریدم و آن را داخل گلدان زیبایی قرار دادم و جملاتی زیبا روی کارت نوشتم و به دسته گل آویزان کردم.

غروب خاله ها و دایی ام آمدند. آن ها هم خوشحال بودند چون امسال خانه ی خواهر بزرگترشان جمع شدند و باز هم همه در کنار هم بودند.

زنگ خانه به صدا در آمد. پدر و مادرم بودند. مادرم وارد خانه شد و از دیدن مهمان ها غرق شادی شد و مرا بوسید و از من تشکر کرد که این روز زیبا را برایش زیباتر کردم.

وقتی مادرم را شاد دیدم خوشحال شدم و به خود بالیدم که توانستم ذره ای از زحمات مادرم را جبران کنم.